روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶**

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۴۳ ■ شماره ۱۱۹ دوره جدید ■ یکشنبه ۳۱ مرداد ۱۳۸۹ ■ ۱۱ رمضان ۱۴۳۱ ■ ۲۲ آگوست ۲۰۱۰

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۷ اذان مغرب ۲۰:۰۴ اذان صبح فردا ۴:۵۹ طلوع آفتاب ۶:۲۹

باید به حال سینمای امروز تاسف خورد

ایسنا: محمدعلی کشاورز بعد از گذشت ۲۰ سال از حضورش در فیلم «مادر»، این فیلم را برای اولین‌بار در سینما دید. این بازیگر که برای دیدن اثر ماندگار علی حاتمی به پردیس «ملت» رفته بود، گفت: وقتی آدم چنین فیلم‌هایی را می‌بیند، بابت فیلم‌های جدید تاسف می‌خورد و مردم هم بابت کیفیت فیلم‌های این روزها گلایه داشتند که گفتم ربطی به من ندارد و سال‌هاست در سینما نیستم، در خانه نشستم و کتاب می‌خوانم. او با بیان اینکه تا به حال فیلم «مادر» را در سینما ندیده بودم، اظهار داشت: اصولاً کارهایم را در سینما نمی‌دیدم و می‌گذاشتم تا مردم نظرات‌شان را بدهند و آن را نقد کنند و معتقدم آنها بزرگ‌ترین منتقدان هنر و بسیار پاک و صاف هستند.

آخر

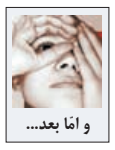

«جمیع اشکالات»

جعفر مدرس صادقی

و امّا بعد...

هفته‌ی پیش، یادی کردیم از میرزا فتحعلی خان آخوندزاده و روشنفکران دیگری از عصر تجددخواهی که خط برگرفته از عربی را با ضرورت‌های زمانه ناسازگار می‌دیدند و تلاش‌هایی در جهت تغییر خط و اختراع خطهای جدید به خرج دادند. میرزا فتحعلی خان برای معرفی الفبای اختراعی‌اش به استانبول رفت و با صدر اعظم عثمانی ملاقات کرد (۱۲۸۰ ق). نامه‌ی بلندبالایی هم همراه با یک نسخه از این الفبا به واسطه‌ی میرزا حسینخان سپهسالار که سفیر ایران در دربار عثمانی بود به تهران فرستاد. میرزا ملکم‌خان با الفبای جدیدش چندین کتاب به چاپ رسانید و از جمله «گلستان» سعدی که در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در لندن چاپ شد. عبدالرحیم طالبوف در «مسالک‌المحسنین» از قول راوی داستان می‌گوید: «سبب عمده و علت اصلی جهالت ملت اسلام الفبا یا ابجد مندرس ماست که بعد از پنجاه سال تعلیم کلمات را بی قرینه و تصور معنی ماقبل و مابعد او نمی‌توانیم درست بخوانیم.» («مسالک‌المحسنین»، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۷.) و این گفته‌ی میرزا فتحعلی خان را هم هفته‌ی پیش نقل کردیم که «این کیفیت به این قرار نمی‌توانست ماند» و مدعی است که با الفبای جدیدش «جمیع اشکالات مذکوره را بالکلیه رفع» نموده است.

تلاش برای رفع نمودن «جمیع اشکالات» سبب شده است که اشکالات جزئی از نظرها دور بماند و اهتمام بلیغی در جهت حل کردن آنها صورت نگیرد. یکی از اشکالات عمده‌ای که در همه‌ی زبان‌های دنیا وجود دارد و آموزش زبان را برای نوآموزان دشوار می‌کند عدم تطابق «نوشتار» با «گفتار» است. هیچ خطی در دنیا وجود ندارد که صورت دقیقی از زبان گفتار و کاملن منطبق بر زبان گفتار باشد. (از خط زبان‌های زنده‌ی دنیا که متکی‌اند به یک سابقه‌ی ادبی و فرهنگی حرف می‌زنیم، نه از خطهای اختراعی و من‌درآوردی!)

به چند نمونه‌ی دم دستی از انگلیسی نگاه کنید:

در کلمه‌های psychology و pneumonia حرف p خوانده نمی‌شود و در کلمه‌های knowledge و knife حرف k خوانده نمی‌شود. در کلمه‌ی yacht ترکیب ch خوانده نمی‌شود و در کلمه‌ی light ترکیب gh خوانده نمی‌شود. حرف g در gamble صدای «گ» می‌دهد، در magic و energy صدای «ج» می‌دهد و در mirage صدای «ژ». حرف c در cattle و castle صدای «ک» می‌دهد و در center و ceremony صدای «س» و در social صدای «ش». ترکیب ch در choice و chance صدای «چ» می‌دهد، در choir و school صدای «ک» می‌دهد و در machine صدای «ش». ترکیب ss در scissors صدای «ز» می‌دهد، در pressure صدای «ش» می‌دهد و در mass صدای «س». حرف s در suite با صدای «س» ادا می‌شود، در sugar با صدای «ش» و در cheese با صدای «ز» و در supervisor یک بار با صدای «س» و یک بار با صدای «ز»...

مثال‌ها فراوان‌اند. پرویز ناتل خانلری در یکی از مقالاتی که برای اولین بار در مجله‌ی «سخن» چاپ شده بود چهل و پنج صورت مختلف که برای نشان دادن صدای o در زبان فرانسوی به کار می‌رود ردیف کرده است و در مقاله‌ی دیگری اظهار نظر یکی از «دانشمندان فرانسوی» را نقل می‌کند که خط فرانسوی را اسباب «شرمساری ملی» خوانده است («زبان‌شناسی و زبان فارسی»، انتشارات توس، ۱۳۷۳.) و این هم نقل قولی از برنارد شاو انگلیسی که گفته است اگر قرار باشد gh در کلمه‌ی cough صدای f بدهد و o در کلمه‌ی women صدای i بدهد و ti هم در کلمه‌ی caution صدای sh بدهد، پس fish را می‌شود ghoti هم نوشت!

اگر اشکالات خط (و آن‌چه آموختن آن را به نوآموزان دشوار می‌کند) در درجه‌ی اول عبارت باشد از عدم تطابق مکتوب با ملفوظ، بیاییم پیش از هر چیز، سر فرصت و با صبر و حوصله، به همه‌ی این موارد یکی یکی نگاهی بیندازیم و ببینیم صورت نوشتار تا چه اندازه می‌تواند در جهت انعکاس زبان گفتار صیقل داده شود. اصلاح خط یک راه حل میانه است. با رعایت اصل «همخوانی» و تطابق هر چه بیشتر آن‌چه می‌گوییم با آن‌چه می‌نویسیم به تعادلی دست پیدا می‌کنیم که ما را از زیاده‌خواهی‌ها و خیالپردازی‌ها در امان می‌دارد و پیوند مبارکی‌ست میان خواندن و نوشتن. با رعایت اصل «همخوانی» به آرمان «رفع نمودن جمیع اشکالات» هرگز نخواهیم رسید. همخوانی هر چه بیشتر صورت نوشتار با زبان گفتار فقط گامی‌ست در حدود امکانات خط و زبان در جهت وضوح و هر چه خواناتر شدن متن.

نوستالژی: شاید «پاتال» بتواند کاری کند

با آرزوهای بچه‌هایمان چه کردیم

فرشته طائرپور

«پاتال» از اول هم پیر و پاتال بود، اما با دل بچه‌ها راه می‌آمد... به آرزوهای آنها بها می‌داد، حتی آرزوهای کوچک‌شان... «پاتال» پیر بود اما دلش جوان بود... دوست داشت بچه‌ها با تخیل و آرزو، دنیای خودشان را بسازند و در آن حکومت و شادی کنند... و البته عاقبت و عبرت آن را هم ببینند. «پاتال» سینمای کودک را دوست داشت... از صدای قهقهه و دست زدن بچه‌ها توی سالن تاریک سینما، کیف می‌کرد... حظ می‌کرد از دیدن مادرها و پدرهایی که دست بچه‌هایشان را گرفته بودند و توی صف گیشه‌ها ایستاده بودند تا نوبت‌شان برسد... پاتال خوب می‌دانست که پول بلیت سینما برای بعضی از پدرهای آن روزگار هم پول کمی نبود، اما می‌دید که بعضی از همان پدرها برای چندمین بار بود که به خاطر دختر یا پسر کوچک‌شان به سینما می‌آمدند ... چقدر «پاتال» دلش می‌خواست آرزوی آنها را هم برآورده کند. «پاتال» به خواب همه بچه‌ها سر می‌زد، به خصوص آنهایی که دلشان می‌خواست یکی مثل او می‌داشتند... «پاتال» کمک‌شان می‌کرد که آرزوهای خود را پیدا کنند و بر زبان بیاورند... مهم نبود که برآورده بشوند یا نه، مهم این بود که هیچ بچه‌ای بی‌آرزو نماند و بی‌رویا زندگی نکند. «پاتال» به بیشتر شهرهای ایران سر می‌زد تا ببیند کدام سینماها، زیر برف زمستانی یا آفتاب تابستانی، محل ملاقات او با بچه‌ها شده‌اند... در اصفهان و مشهد برنامه قرعه‌کشی داشت تا به بچه‌هایی که نقاشی او را خوب رنگ کرده بودند جایزه دهد. «پاتال» خیلی چیزها را عوض کرد... توی فیلم و بیرون فیلم ... پاتال به همه آنهایی که سینمای کودک را حتی بعد از «شهر موش‌ها» و «گلنار» جدی نگرفته بودند، ثابت کرد که خانواده‌های ایرانی به بچه‌هایشان اهمیت می‌دهند و برایشان مهم است که فرزندان‌شان چه فیلم‌هایی را ببینند و به خاطر بسپارند. «پاتال» والدین آن روزگار را خیلی دوست داشت. والدین امروز را هم که همان کودکان ۲۰ سال پیش هستند خیلی دوست دارد... فقط نمی‌داند چرا اینقدر کم‌حوصله و کج‌سلیقه شده‌اند و برایشان خیلی مهم نیست که بچه‌هایشان چه فیلم‌هایی را نگاه می‌کنند و به خاطر می‌سپارند. «پاتال» وقتی به خانه‌ها سر می‌کشد و می‌بیند بچه‌های دبستانی هم کنار بزرگ‌ترهایشان دارند «فارسی ۱» نگاه می‌کنند و از سالوادورها و ایزابل‌ها مدل‌برداری می‌کنند، خیلی افسوس می‌خورد. «پاتال» وقتی بواشکی به جلسات مسوولان می‌رود و می‌بیند هیچ‌کس واقعاً و جداً به فکر بچه‌ها نیست، دلش می‌خواهد یک ورد بخواند و کاری کند که چرت همه‌شان پاره شود. «پاتال» دلش می‌خواهد یک ورد بخواند و کاری کند که همه، از ملت و دولت، متوجه شوند که مردم ما نیز مانند مردم همه کشورهای پیشرفته، بهتر است آخر هفته‌ها برای تفریح از خانه‌هایشان بیرون بروند... به سینماها، تئاترها، موزه‌ها، پارک‌ها و شهرهای دیگر سر بزنند... حتی اگر دل و دماغ ندارند، پول کافی ندارند، ماشین شخصی ندارند، ترافیک قابل تحمل ندارند، امکان انتخاب کافی ندارند و... «پاتال» خیلی چیزها دلش می‌خواهد... «پاتال»های زیادی هستند که خیلی چیزها دلشان می‌خواهد و از همه بیشتر اینکه آرزوهای بچه‌های ما را برآورده کنند... البته نه آرزوهایی که هیچ ربطی به روح و فطرت بچه‌ها ندارد، مانند آرزوی برنده وام مسکن شدن برای کودکان شش هفت ساله‌ای که بازیگر تیزرهای تبلیغاتی بانک‌ها شده‌اند. «پاتال» دلش می‌خواهد اصلاً آرزو کردن را به یاد ما و بچه‌هایمان بیاورد... آرزوهای خوب و انسانی، شادی‌بخش و امیدآفرین... آرزوهایی که دنیایمان را زیباتر و خودمان را شادتر می‌کنند... مگر نمی‌گویند «مرغ آمین» بالای سر همه ما پرواز می‌کند و گاهی ناگهانی آرزویمان را برآورده می‌کند؟... پس چرا آرزو نکنیم؟ حتی کوچک و کودکانه؟ راستی هیچ از بچه‌های دور و برتان پرسیده‌اید که اگر «پاتال» را پیدا کنند، از او برای تحقق کدام آرزویشان کمک می‌خواهند؟... این یکی از بهترین راه‌هایی است که ببینیم با آرزوهای بچه‌هایمان چه کرده‌ایم.

در گذر زمان: سالروز ۹۰سالگی ری برادبری

روزی که بر ترس‌هایم پیروز شدم

بهمن فرمان‌آرا

نزدیک به نیم قرن پیش در دوران دانشجویی در دانشگاه جنوبی کالیفرنیا به مدت چهار سال مسوول «روز فرهنگ» دانشگاه بودم. در یکی از این سال‌ها من ری برادبری را به عنوان سخنران اصلی این روز دعوت کردم، چون او به ۹۰سالگی رسیده فکر کردم چند خطی درباره این مرد بزرگ بنویسم. برخلاف مشکلات ارتباط برقرار کردن با آدم‌های بسیار مشهور تماس با ری برادبری بسیار آسان بود. وقتی قبول کرد سخنران اصلی «روز فرهنگ» دانشگاه باشد این یک خبر مهم بود زیرا همان‌قدر که در نوشتن داستان‌های تخیلی بی‌نظیر است سخنران درجه یکی نیز بود. از سخنرانی آن روزش فقط این به یادم هست که درباره فیلم «موبی دیک» جان هوستون و «بچه رزماری» پولانسکی صحبت کرد. درباره موبی دیک که به اتفاق جان هوستون سناریوی آن را نوشته بود، گفت که مشکل‌ترین قسمت اقتباس سینمایی از روی یک اثر کلاسیک- ادبی «موبی دیک» نوشته هرمان ملویل این بود که شخصیت موبی دیک سمبل چیست و چگونه ترسیم شود؟ او معتقد بود کاپیتان ایهب اگر به جنگ موبی دیک می‌رود چون نبرد بین بشر و طبیعت را یک داستان ابدی می‌داند، پیروزی بر موبی دیک، پیروزی بر تمام ترس‌هایش است. اینکه در نهایت «موبی دیک» که به روایتی می‌تواند سمبل خوبی‌ها باشد، کاپیتان ایهب را شکار می‌کند مهم نیست بلکه مهم آخرین شاتی است که هوستون از موبی دیک نشان می‌دهد؛ کاپیتان ایهب با طناب‌نیزه‌های خودش بر پیکر موبی دیک بسته شده و با آمال خودش یکی شده است. در مورد فیلم «بچه رزماری» ری برادبری گفت که من با پایان آن فیلم مشکل داشتم و به همین دلیل برای دل خودم سکانس پایانی فیلم را بازنویسی کردم. در فیلم پولانسکی «رزماری» وقتی بچه خودش را که فرزند شیطان است، می‌بیند، تماشاگران بچه را نمی‌بینند ولی موزیک غریبی شنیده می‌شود و روی کلوزآپ وحشت‌زده میافارو بازیگر نقش رزماری، فیلم به پایان می‌رسد. برادبری بازنویسی این سکانس را از همین جا شروع می‌کند. او می‌گوید رزماری به محض دیدن بچه و اینکه او بچه شیطان را به دنیا آورده، بچه را برمی‌دارد و از آپارتمان فرار می‌کند. شیطان‌پرستان به خاطر فرزند شیطان او را تعقیب می‌کنند. بیرون باران شدیدی می‌بارد. رزماری به کلیسایی می‌رسد و وارد می‌شود، چون می‌داند شیطان‌پرستان وارد خانه خدا نمی‌شوند. تصویر چهره وحشت‌زده شیطان‌پرستان از پشت شیشه‌های رنگی در کلیسا را می‌بینیم.

سپس رزماری به جلوی مجسمه مسیح مصلوب می‌رود و بچه را سر دست می‌گیرد و می‌گوید: «خدا آنچه را خلق کردی پس بگیر.» چندین داستان از کارهای ری برادبری برای سینما اقتباس شده که بهترین آنها «فارنهایت ۴۵۱» فرانسوا تروفو است. در خاتمه این را هم اضافه کنم که مجله لایف در زمانی که مرتب منتشر می‌شد یک مجله خبری عکاسی به همراه چند خبر کوتاه درباره عکس‌ها بود. در طول عمر انتشار این مجله فقط یک‌بار یک داستان چاپ کردند و آن داستان «ماشین زمان» ری برادبری بود که برای ارنست همینگوی نوشته بود. او می‌گفت مرد ماجراجو و غول‌آسایی چون ارنست همینگوی نباید در زیرزمین خانه‌اش در «کلرادو» با تفنگ خودکشی می‌کرد. من در این داستان او را در حال قدم زدن وسط یک جاده کوهستانی می‌گذارم که راننده ماشین زمان جلوی پای «پاپا» (اسمی که نزدیکان همینگوی صدایش می‌کردند) می‌ایستد، همینگوی را سوار می‌کند و با «ماشین زمان» او را به قله کلیمانجارو می‌برد و می‌گوید اینجا جایی است که مردی چون تو باید بمیرد. ری برادبری نویسنده بزرگی است ولی مهم‌تر از آن انسانی والاست که خیلی رمانتیک به جهان فکر می‌کند و در عالم خیال حتی با همینگوی که به دیار باقی شتافته مهربانی می‌کند.

گزارش آخر: پردرآمدترین نویسنده‌های امسال معرفی شدند

ادیبانی که از گرسنگی نمی‌میرند

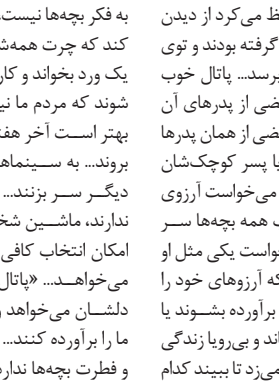

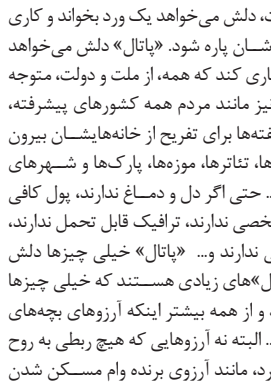

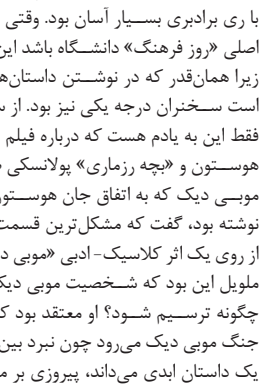

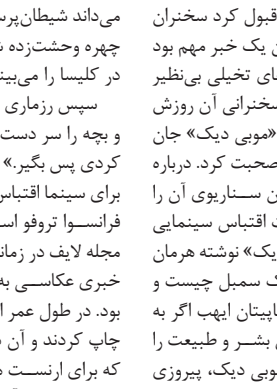

امیلی امرایی: طبق معمول هر سال، نشریه «فوربس» لیست ثروتمندترین چهره‌های جهان را اعلام کرد. در کنار چهره‌های سرشناسی همچون اپرا وینفری و سرمایه‌داران بزرگ نویسندگان هم به این لیست راه یافته‌اند. به نظر می‌رسد دیگر مدت‌هاست که دوره از گرسنگی تلف شدن ادیبان و نویسندگان سر آمده است، حالا نویسندگانی همچون «دن براون» درآمد سالانه‌شان از شرکت اتومبیل‌سازی «فولکس» بیشتر است. هرچند ممکن است ناشران سال پردرآمدی را پشت سر نگذاشته باشند، اما برای برخی از نویسندگان امسال نیز سالی پردرآمد بود. استفن کینگ، جیمز پترسون و استفانی مه‌یر همچون سال پیش، سالی پردرآمد را پشت سر گذاشتند و سه چهره شاخصی هستند که در رده‌های بالای پولدارترین‌های امسال قرار گرفته‌اند. فوربس اعلام کرد ۱۰ نویسنده پرفروش سال روی هم بیش از ۲۷۰ میلیون دلار در ۱۲ ماه گذشته که تا اول ماه ژوئن(پایان بهار) امسال را دربرمی‌گیرد، درآمد داشته‌اند.

جیمز پترسون با ۷۰ میلیون دلار در میان نویسندگان نفر اول شده و نسبت به دو سال پیش که در مقام دوم قرار داشت، ارتقا یافته است. او که نویسنده کتاب‌های دلهره‌آور و ماجراجویانه است پاییز سال پیش قراردادی برای نوشتن ۱۷ کتاب تا پایان سال ۲۰۱۲ به مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار امضا کرد. پترسون از تاثیر زیادی در تلویزیون‌ها، کتاب‌های مصور و حتی بازی‌های کامپیوتری برخوردار است و برای همه این رسانه‌ها می‌نویسد. فروش خارجی او بیش از ۱۰ میلیون دلار در یک سال بود. این در حالی است که او در فروش کتاب‌های الکترونیک نیز با موفقیت بسیار روبه‌رو شد و کتاب «من، الکس کراس» ۱۶۰ هزار نسخه کتاب الکترونیکی فروخت. جالب اینکه او نه در خانه و نه در دفترش کامپیوتر ندارد و همه آثارش را با دست می‌نویسد. آخرین کتاب او ۵۱ هفته در فهرست پرفروش‌ترین آثار نیویورک‌تایمز جای داشته است. رتبه دوم جدول پردرآمدترین نویسنده سال به «استفانی مه‌یر» نویسنده شناخته‌شده ژانر خون‌آشام‌ها رسید. او با مجموعه «گرگ و میش» موقعیتی خاص در سال ۲۰۰۹ به دست آورد، ۴۰ میلیون دلار در یک سال درآمد کسب کرد که هفت میلیون دلار آن برای اقتباس سینمایی از آثار او بود. در ماه ژوئن امسال سومین قسمت گرگ و میش ۱۷۵ میلیون دلار فقط در شش روز اول نمایش‌اش بلیت فروخت و عنوان موفق‌ترین فیلم سال ۲۰۱۰ در هفته اول نمایش را کسب کرد. «استفن کینگ» نیز جایگاه سوم را در این فهرست کسب کرد و ۳۴ میلیون دلار درآمد داشت که هشت میلیون دلار آن از فروش آثار قدیمی‌ترش حاصل شده بود. پنجاه و یکمین رمان او با عنوان «زیر بام» ۶۰۰ هزار نسخه فروخت. دانیل استیل هم رتبه چهارم را کسب کرده است، آخرین قرارداد او با ناشرش ۳۲ میلیون دلار بود.

زاویه دید: نکاتی درباره حضور در محل فیلمبرداری «یه حبه قند»

طمانینه و جسارت توامان یک کارگردان

حسین مهکام

چند روز پیش به لطف باران کوثری و رضا میرکریمی در محل فیلمبرداری فیلم «یه حبه قند»، اثر در حال ساخت میرکریمی حاضر شدم.

جایی که جدا از حضور تعداد قابل توجهی از بهترین دوستان و اساتید سینمایی‌ام، داده‌های مهمی برایم داشت؛ اول اینکه رضا میرکریمی را بسیار آرام و باطمانینه، درست مانند زمانی که سر فیلمبرداری نیست و درست مانند حضورش در اجتماع یافتم. بر خلاف برخی کارگردانان که سر صحنه فیلمبرداری از سر عمد یا ناخودآگاه، آنقدر عصبی و مضطرب هستند که حتی اگر یکی از عوامل فیلم باشی به سختی می‌توانی با آنها دو کلمه حرف بزنی، او به شدت آرام و در عین حال مسلط بود.

نکته دیگر اینکه میرکریمی در کار بسیار بی‌باک، ریسک‌پذیر و متهور است. همواره در آثار او رگه‌های قابل اعتنایی از یک جسارت دوست‌داشتنی دیده‌ایم. چه آنگاه که برای نخستین بار در حیطه درونیات یک طلبه دست به آزمون سختی زد و شد «زیر نور ماه» چه آن زمان که داستان ظاهراً دو خطی ساده‌ای را تبدیل به «خیلی دور، خیلی نزدیک» کرد و چه حالا که در «یه حبه قند» دارد برای نخستین بار با دوربین سوپر ۱۶ کار می‌کند. قطعی در نگاتیو که به لحاظ فیزیکی مدت‌هاست در سینمای حرفه‌ای استفاده نمی‌شود و بیشتر این قطع را مخصوص آموزش‌های آکادمیک می‌دانند. اما به راحتی و تماماً با دوربین روی‌دست این فیلم با این قطع در حال تولید است. در این باب ریسک‌پذیری او و حمید خضوعی ابیانه - یکی از بهترین مدیران فیلمبرداری سینمای ایران- به شدت عجیب‌تر و حیرت‌آورتر از قبل است. فضای بسیار آرام پشت صحنه و بازیگرانی که هر یک در ساحت سنی‌شان بهترین‌های این کشورند و عوامل پشت صحنه، اتفاقی بسیار دلپذیر است. نگار جواهریان، هدایت هاشمی، اصغر همت، فرهاد اصلانی، نگار عابدی، سهیلا رضوی و بازیگران بزرگ دیگر و این سوی دوربین کنار کارگردان، باران کوثری -که برای نخستین بار در یک رخداد بسیار قابل تحسین به عنوان منشی صحنه، یکی از سخت‌ترین کارهای سینما در پشت دوربین را انجام می‌دهد- و متانت ذاتی سینا خاکساری گریمور که در فیلم «هیچ» عکاس بود و دقت افشین هاشمی و محسن قرائی و طراحی صحنه محسن شاه‌ابراهیمی که از یک زمین بکر، خانه و باغ زیبایی ایجاد کرده.

همه اینها را گفتم برای اینکه بگویم با این وسعت و میزان سختی و جسارت، آنچه می‌بینی آرامشی است که حاکم بر فضای پشت صحنه است و من معتقدم این آرامش از میرکریمی و روحش می‌آید.

به نظرم می‌رسد با توجه به سواد بالای سینمایی میرکریمی و تیمش و نیز علاقه همیشگی میرکریمی به کاستاریکا و برادران کوئن و برخی عناصر فانتزی که نشان این علاقه در آثار اوست و اینجا هم هویداست و درآمیختن این سرخوشی مطبوع با همان آرامش و ضمناً جسارت، شاهد اتفاق مهم دیگری در آثار او و در سینمای سال پیش‌رو خواهیم بود.

یاد: درگذشت مسعود برزین

خاموشی مورخ تاریخ مطبوعات ایران

علی دهباشی

سابقه آشنایی بنده با استاد زنده‌یاد مسعود برزین به ۲۵ سال قبل بازمی‌گردد. طی این دوران همواره از ارشادات و راهنمایی‌ها و محضر پرمهرش بهره‌مند بوده‌ام. به خصوص در دوران مجله‌نگاری‌ام از مشوقان و حامیان «کلک» و «بخارا» بوده‌اند. مسعود برزین در سوم آبان‌ماه ۱۲۹۹ متولد شد. دبیرستان را در مدرسه فیروز بهرام به پایان رساند و دو سال در دانشکده حقوق تحصیل کرد و سپس به دانشکده ادبیات رفت و زبان انگلیسی را در بهترین سطح آموخت و از همان دوران فعالیت‌های مطبوعاتی‌اش را آغاز کرد و در جریان کنفرانس صلح پاریس به عنوان خبرنگار روزنامه مهر ایران شرکت کرد. ناگفته نماند که دو سالی را هم در مدرسه روزنامه‌نگاری به تحصیل پرداخت و با مدرک و نامه‌ای ستایش‌آمیز از استادش به ایران بازگشت و در روابط عمومی شرکت نفت به کار مشغول شد و در همین سال یعنی ۱۳۳۲ است که با هنرمند نقاش مهیندخت عظیما ازدواج کرد که حاصل این ازدواج فرزندان ارجمندی به نام‌های سعید، شاهین و گلبرگ هستند که هر کدام دستی در ترجمه و پژوهش و تحقیق دارند. برزین همزمان در شرکت نفت با مطبوعات آن زمان همکاری می‌کرد. از جمله با نشریه «آسیای جوان» و یک دوره هم سردبیر هفته‌نامه «خواندنی‌ها» شد. وی همچنین از بنیانگذاران «سندیکای مطبوعات» در دهه ۴۰ بود. مسعود برزین از آن نوع انسان‌هایی بود که دارای خصوصیات «منزه‌طلبی» است. متاسفانه در سال‌های اخیر در ادبیات سیاسی ما بر این تعبیر معنای دیگری مترتب شده که دور از مفهوم واقعی است. سال‌ها بود که به ایشان اصرار می‌کردم خاطرات خود را بنویسد. سرانجام پذیرفت و در ایامی که نزد فرزندش دکتر سعید برزین در لندن اقامت داشت، کمی نوشت. اما ناگفتنی‌ها را نگفت و ننوشت! آنچنان مبادی آداب و اخلاق بود که از قضاوت کردن در گفته‌ها و نوشته‌هایش پرهیز می‌کرد. آنچه اکنون از خاطرات او باقی مانده و به لطف همسر و دختر ارجمندش در اختیارم قرار گرفته، نماد اخلاق و پاکیزگی روح و روان در نوشته‌هایش است. مجموعه یادداشت‌هایش برای تجدید چاپ کتاب بسیار مهم و مرجع «شناسنامه مطبوعات ایران» دو برابر حجم چاپ اول آن است. در این سال‌ها که به تدریج اخلاق حرفه‌ای از عالم کار ما رخت برمی‌بندد، بارها از آثار او تا ۵۰ صفحه کپی کردند و در کتاب‌ها و رساله‌های دانشگاهی، اشخاص به نام خود منتشر کردند. ندیدم هرگز گله کند و با نهایت فروتنی اظهار می‌داشت که: «همین قدر که کارهایم مورد ارجاع است برای من کافی است.» کتاب «شناسنامه مطبوعات ایران» بدون تردید تا دهه‌های آینده یگانه تحقیق ماندگار در ثبت تاریخ مطبوعات ایران خواهد بود. دیگر پژوهش‌های برزین در عرصه تاریخ مطبوعات ایران در قالب چندین جلد کتاب منتشر شد. از آن جمله: «سیری در مطبوعات ایران»، «مطبوعات ایران در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۳»، «فرهنگ اصلاحات روزنامه‌نگاری»، «تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران»، «مطبوعات ایران در نخستین سال انقلاب اسلامی» و «رساله مطبوعات غیرفارسی در ایران» و متجاوز از شش جلد کتاب که تالیف آنها به پایان رسیده و هنوز به حروفچینی سپرده نشده است. وجه دیگری از زندگی مسعود برزین ترجمه آثار ادبی و تاریخی است. از آن جمله به کتاب خاطرات مهاتما گاندی «زندگی من» باید اشاره کنم که به ۱۵ چاپ رسیده است و آثاری از شاهکارهای ادبی از رمان‌های نویسندگانی همچون رابیندرانات تاگور، ادگارآلن پو، مارک تواین و ... امیدوارم کتاب خاطراتش «یادمانده‌های هفتاد سال زندگی» منتشر شود تا نسل جوان مطبوعاتی با زندگی مردی که عمرش را بر سر مطبوعات و فرهنگ ایرانی گذاشت بیشتر آشنا شوند. مسعود برزین سرانجام پس از یک دوره بیماری ساعت ۹/۳۰ صبح چهارشنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۸۹ درگذشت. مراسم یادبود برزین دوشنبه از ساعت ۱۷ الی ۱۹ در منزل ایشان با حضور روزنامه‌نگاران و سردبیران نشریات ادبی و فرهنگی برگزار می‌شود.

لعنت بر پدرش

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

کرگدن‌نامه

فهرست پردرآمدترین نویسندگان سال اعلام شد، و با کمال تعجب، اسمی از دوستان ما در بالا و پایین و

کپورچالی: اسم کی بود؟

میرفتاح: اسم جیمز پاترسون، با ۷۰ میلیون دلار حق‌التالیف. غیر از رایت تلویزیون و سینما و...

کپورچالی: این یارو کی هست؟ چه نویسنده‌ای است که تا حالا اسمش هم به گوشمان نخورده؟

روشن‌ضمیر: به گوش من خورده. اتفاقاً نویسنده قابلی هم هست و دست به قلم عشقی‌اش خیلی خوب است.

مویدی: یعنی یک چیزی تو مایه‌های ر. اعتمادی خودمان؟

روشن‌ضمیر: بیشتر شبیه ارونقی کرمانی. یک ذره بهتر.

کپورچالی: تو کجا و چی از این یارو خواندی؟ مگر به فارسی چیزی ترجمه شده؟

روشن‌ضمیر: اگر هم بشود که دست من از دنیا کوتاه است...

میرفتاح: نوشته‌هاش توی ایران غیرقابل چاپ است. هم تریلر است، هم عاشقانه.

مویدی: اینکه سخت نیست؛ فیلم ساخته‌شده را توی ایران قصه‌اش را عوض می‌کنند و یک کم حک و اصلاحش می‌کنند، قابل نمایش می‌شود. اینکه دیگر کتاب است و ریش و قیچی دست مترجم. اگر کسی دست به کار ترجمه نشده، خودت آستین بالا بزن، یک قصه‌ای سر هم کن بده به اسم این بابا، چاپ شود و یک چیزی هم گیر تو بیاید. هر جاش هم گیر کردی، بیا خودمان کمکت می‌کنیم.

کپورچالی: من که اصلاً خودم آخر تریلر عاشقانه هستم. حیف که عمرم قد نداد، وگرنه یک طرح رمانی توی ذهنم بود که اگر منتشر می‌شد، می‌ترکاند.

روشن‌ضمیر: از هر سه ایرانی، دو نفرشان یک طرح رمان توی ذهن دارند که هیچ وقت فرصت نمی‌کنند بنویسندش.

کپورچالی: تو نگفتی از کجا این بابا را می‌شناسی؟

روشن‌ضمیر: از طریق پدرش. اوایل که مرده بودم، با روح پدرش توی یک اتاق انتظار بودیم. تا نوبت‌مان بشود، کلی با هم گپ زدیم. مرد بدی نبود.

امیرشاهی: الان کجاست؟

روشن‌ضمیر: قعر جهنم. خودش آدم بدی نبود، اما هر کتابی که از پسرش درمیاد، به دلیل صحنه‌هایی که در کتاب‌ها هست، این بابا یک طبقه در دوزخ پایین‌تر می‌رود. ظاهراً هر کس این کتاب‌ها را می‌خواند، آخرش که خیلی تحت تاثیر قرار می‌گیرد، می‌گوید بر پدرت لعنت. پدر بیچاره یک طبقه می‌رود پایین. نه اینکه تیراژ کتاب‌ها میلیونی است، ببین چقدر لعنت بر پدرت می‌شنود.

کپورچالی: پس خوب شد رمان من چاپ نشد.

مویدی: می‌شود یک جوری نوشت که آخرش بگویند، درود بر پدرت.

امیرشاهی: در این صورت تیراژ کتابت به ۵۰۰ دانه هم نمی‌رسد. کتابی پرفروش می‌شود که آدم بر پدر نویسنده لعنت بفرستد یعنی یک صحنه‌هایی باشد که آدم وقتی می‌خواند، نفسش بند بیاید و قلبش تند بزند و آب دهنش را نتواند قورت بدهد و همچه حالی به حالی شود که با یک لبخند کج بگوید ای لعنت بر پدرت. این کتاب‌های درود بر پدرت را، همه‌اش را باید برای کتابخانه‌ها بخرند برای مدارس یا.... این آقای مرحوم پاترسون فقط در یک صورت می‌توانست با ما توی بهشت باشد، آن هم در این صورت که پسرش، من او می‌نوشت، یا ...

کپورچالی: افسرده شدیم. حالا بگو که ته فهرست دیگر کی‌ها هستند؟

میرفتاح: نفر بعدی استفانی مه‌یر هست با بالای ۴۰ میلیون دلار درآمد.

مویدی: احتمالاً بابای این هم باید در وضعیت تون به تون باشد.

میرفتاح: نفر سوم استفن کینگ است با ۳۴ میلیون درآمد. بعدش دانیل استیل است و بعدش دین کونتز و جان گریشام و همین‌جوری اسم هست تا آخر آخر آخر آخرش که نوشته علی میرفتاح با ششصد و هفتاد و پنج هزار و چهارصد و بیست و هفت تومن درآمد سالانه.

کپورچالی: عوضش پدرت در اعلی‌علیین با کلی حوری نشسته و دارد به جان تو دعا می‌کند.

سکانس آخر

آغاز جشنواره سن سباستین با «چیکوگرانده»

خبرآنلاین: فیلم سینمایی «چیکوگرانده» به کارگردانی فیلیپه کازالس فیلمساز کهنه‌کار مکزیکی پنجاه و هشتمین جشنواره بین‌المللی فیلم سن سباستین را افتتاح می‌کند. فیلم جدید کازالس در بخش مسابقه این دوره جشنواره سن سباستین نمایش داده می‌شود. «چیکوگرانده» در قالب بخشی از برنامه‌های مکزیک برای یادبود صدمین سال انقلاب این کشور ساخته شده و داستان آن درباره حمله غیرمنتظره پانچو ویا در سال ۱۹۱۶ به پایگاه نظامی نیو کلمبوس در نیومکزیکو امریکا و تلاش ارتش ایالات متحده به رهبری ژنرال جان‌جی‌پرشینگ برای انتقام از ویا است. همچنین سه فیلم دیگر به بخش مسابقه اصلی قدیمی‌ترین و معتبرترین رویداد سینمایی اسپانیایی‌زبان اضافه شد، تریلر «من شیطان را دیدم» به کارگردانی کیم جی‌وون از کره جنوبی که «خوب، بد و عجیب» او یکی از موفق‌ترین فیلم‌های جشنواره کن ۲۰۰۸ بود؛ «معتاد به عشق» ساخ